

چکیده:

فروپاشی نظام دو قطبی و اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی، به لحاظ دگرگون ساختن معادلات بین‌المللی و دگرگونی در چشم‌اندازها سبب ساز این گشته است که روسیه از فرصت‌ها و امکانات وسیع تری در مقام مقایسه با گذشته برای حضور در منطقه خاورمیانه برخوردار گردد. بازیگران مطرح منطقه‌ای بالاخص ایالات متحده آمریکا، حضور فدراسیون روسیه را در منطقه در چارچوب حاصل جمع جبری صفر به ارزیابی نمی‌گیرند و این بدان معناست که ضرورتی برای مبارزه با آن نمی‌یابند. فدراسیون روسیه حال به عنوان یک رقیب در این منطقه نگریسته می‌شود. به قدرت رسیدن بوریس یلتسین بازگشای حضور فعال‌تر و وسیع‌تر کشور در منطقه خاورمیانه گشت و باید آغازگر دوران تلاش برای توسعه نفوذ در نظر گرفته شود.

کلید واژه‌ها: فدراسیون روسیه، سیاست منطقه‌ای کرملین، ژیرونوفسکسیم، بازی

بزرگ، ژئواکونومیک

* استاد یار علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج

این نوشتار فعالیتهای فدراسیون روسیه زمان بوریس یتسین در منطقه خاورمیانه را بررسی می‌کند و به این سؤال عمده پاسخ می‌دهد که این فعالیتها در سالهای اولیه بعد از فروپاشی شوروی و شکل‌گیری دولت جدید، چه ویژگیها و سمت و سوی داشته‌اند. با مروری بر خط مشی‌های دولت فدراسیون روسیه در سالهای رهبری بوریس یتسین در قبال منطقه خاورمیانه، ملاحظه می‌شود که خط مشی رقابت مسکو با قدرتهای بزرگ به ویژه با آمریکا در قبال منطقه مزبور، تلاش برای جلوگیری از گسترش آثار بی ثباتیهای منطقه خاورمیانه به خاک روسیه و جد و جهد وقفه ناپذیر برای رخنه و گسترش مناسبات سیاسی، اقتصادی و تجاری با تک تک کشورهای منطقه، از ویژگیهای عمده سیاست کرمین در قبال این منطقه بوده‌اند. در سالهای اولیه پس از جنگ سرد، تغییر و تحولات زیادی در ساختار نظام بین‌الملل و نظام منطقه‌ای به وقوع پیوست که تاثیر زیادی روی جایگاه بین‌المللی فدراسیون روسیه گذاشت. از جمله، گسترش فوق‌العاده مناسبات بین‌المللی در حوزه دریای خزر و شدت گرفتن رقابت‌های کشورهای اروپایی با آمریکا در قبال منطقه خاورمیانه در فعالیتهای سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی فدراسیون روسیه، تحولات عمده‌ای به وجود آوردند. در این فصل ابتدا تغییرات و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی رخ داده در سالهای اولیه دهه ۱۹۹۰ و آثار آنها بر روی موقعیت فدراسیون روسیه تجزیه و تحلیل می‌شوند، سپس الگوهای کلی در سیاست کرمین دوره بوریس یتسین در قبال منطقه خاورمیانه مورد بررسی و تبیین قرار می‌گیرند.

از جمله تغییر و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی عمده در دهه ۱۹۹۰ که آثار زیادی روی موقعیت فدراسیون روسیه گذاشت، انقلاب استقلال یابی در شوروی بود. در این انقلاب که در سال ۱۹۹۱ به وقوع پیوست، کرمین با موج عظیم استقلال طلبی‌ها از سوی جمهوریهای خود مواجه شد. با استقلال جمهوریهای آسیای مرکزی، قفقازیه، اوکراین، مولداوی و بلاروس، دولت «اتحادیه شوراها» به موجودیت خود پایان داد. روسیه از قرن هیجدهم به این طرف، همواره جهت حرکتی به سوی توسعه طلبی و بزرگ شدن داشت و این

برای اولین بار بعد از گذشت چند قرن بود که امپراتوری روسیه کوچک تر می شد. این تحول از نقطه نظر قلمرو، نقشی عمده در کاهش قدرت دولت روسیه را بازی می نمود. این تغییر و تحولات جغرافیایی، فدراسیون روسیه را به میزان قابل توجهی از خاورمیانه و آبهای جنوبی دور کرد. از سوی دیگر، ظهور دولتهای جدید در آسیای مرکزی و قفقاز، با ویژگیهای دولتهای «جهان سوم»، حائل بین فدراسیون روسیه و منطقه خاورمیانه به معنای آن بود که:

نخست اینکه، رقابتهای قدرتهای جهانی برای نفوذ در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، منطقه ای که سرشار از منابع زیرزمینی به خصوص نفت است، به طور فزاینده ای شکل گرفته است. این تحول، حوزه دریای خزر را به ویژه به صورت منطقه خلیج فارس دیگری در قرن بیست و یکم در آورده است.

دوم اینکه، در نتیجه عامل بالا، از میزان مقاومت کشورهای غربی در مقابل تلاش مسکو برای گسترش مناسبات خود با کشورهای منطقه خاورمیانه به میزان قابل توجهی کاسته شده و این موضوع همراه با افزایش بالقوه توانمندی روسیه برای همکاری با بلوک سرمایه داری، فرصتی را برای این کشور در منطقه خاورمیانه جهت فعالیت گشوده است.

از نظر ژئوپلیتیک، فروپاشی شوروی و جداشدن کشورهای اروپای شرقی از آن کشور، مسکو را در ضعیف ترین موقعیت خود از ابتدای شکل گرفتن کشور شوراهای قرار داد. با این همه، رها کردن ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی تا میزان قابل توجهی سبب بازگشت روسیه به خانواده ملل شد. از این پس روسیه در اروپا و حتی در برداشتهای آمریکاییان - به دلایل متفاوت - حکم قدرت موازنه کننده^(۱) را برای آن کشورها پیدا نمود. در اروپا، فدراسیون روسیه به مثابه یک وزنه سنگین و بزرگ جدید برای حفظ وضع موجود و تعادل در آن قاره قدهلم کرد، که بیش از هر چیز می توانست علیه هر گونه بلند پروازیهای آینده آلمان باشد؛ که در غیر این صورت حاکم بر سرنوشت اروپا می شد.

از طرف دیگر، فدراسیون روسیه به صورت حامی جدیدی برای قدرتهای اروپایی در برابر بلندپروازیهای ابرقدرت آمریکایی گردید. طنز عبرت آموز تاریخ،^(۲) این است که متعاقب

1. Balancer
2. The Irony of History

جنگ دوم در ساختار و موقعیت قدرتهای اروپایی ضعف شدید و به موازات آن در ساختار و موقعیت آمریکا توانایی فوق العاده نمایان شد و همین امر سبب گردید که آمریکا از سوی قدرتهای اروپایی حامل نقش رهبری کننده ملل آزاد را پیدا کند. اما با فروپاشی شوروی، آسیب پذیری وضعیتی قدرتهای اروپایی هم به پایان رسید و این موضوع همراه با پیشرفت چشمگیر اروپاییان در صنعت و فناوری و بازسازی کامل ویرانیهای زمان جنگ، سبب شد که نیاز اروپاییان به نقش رهبری آمریکا از بین برود و رقابت در مناسبات فیما بین جای همکاری سابق را بگیرد. این تحول نمی توانست به آسانی مورد پذیرش آمریکا واقع گردد؛ زیرا واشنگتن موقعیت رهبری کننده خود را نه صرفاً یک نقش تفویض شده از سوی قدرتهای اروپایی، بلکه نتیجه فرایند طبیعی امور بین المللی و تقریباً دایمی می پنداشت. با توجه به این موضوع، از سال ۱۹۹۱ به این طرف میان آمریکا و اروپا همواره احتمال بروز مخالفت‌های شدید و حتی خصومت‌هایی وجود داشته که فدراسیون روسیه برای اروپا نقش موازنه کننده را بازی می کند. در این راستاست که فدراسیون روسیه از ۱۹۹۱ به این طرف به صورت متحد بالقوه ای برای اروپا به خصوص برای فرانسه درمی آید که این اتحاد بالقوه می تواند حلقه ارتباط فرانسه با آمریکا را، حتی سست تر از گذشته نماید.

فدراسیون روسیه همچنین نقش مهار کننده تحولات آسیا در جهت منافع قدرتهای غربی را پیدا کرد. به عنوان مثال، دولتهای غربی در سالهای بعد از فروپاشی شوروی برای مهار و کنترل بلندپروازیهای ترکیه در مناطق قفقاز و آسیای مرکزی^۱ به بهره گرفتن از امکانات بالقوه فدراسیون روسیه نیاز پیدا کردند. حتی به منظور جلوگیری از خیزش قدرتهای دیگر اسلامی در منطقه ای که باید آن را «لولای سه قاره» نامید، قدرتهای غربی در حفظ و تواناییهای روسیه منافع مشترکی یافتند. در سالهای مزبور دولتهای غربی حتی برای مهار و کنترل قدرت فزاینده چین در آسیا، به حفظ یک پارچگی و اقتدار روسیه نیاز پیدا کرده اند. در حالی که تمایلات کلی اروپا و آمریکا در جهان طی سالهای بعد از فروپاشی شوروی، به دلیل از بین رفتن منبع تهدید مشترک - کمونیسم - به طور فزاینده ای در حال واگرا شدن^(۱) پیش

1. Diverence

می رفتند، این تمایلات برای حفظ روسیه، بسوی هم‌گرایی^(۱) حرکت می کردند. به عبارت دیگر، مثلث آمریکا و اروپا و روسیه که در زمان جنگ دوم به صورت اتحاد بزرگ^(۲) شکل گرفته بود، در سالهای دهه ۱۹۹۰ بر روی خاکستر حاصل از فروپاشی شوروی بار دیگر امکان نشو و نما پیدا کرده است.

البته نوک پیکان این «اتحادیه بزرگ» دیگر نه به سوی قدرتهای فاشیستی همچون در سالهای جنگ دوم، بلکه علیه قدرتهای آسیایی هدف گرفته شده است. در واقع، به نظر می رسد که نظریه «تعارض تمدنهای» ساموئل هانتینگتون که ستیزه آینده در جهان را میان تمدنهای مسیحی و ائتلاف تمدنهای اسلامی - کنفوسیوسی می دانست، به رغم همه نواقصی که داشت و انتقادهای فراوانی که بر آن وارد می شد، از نقطه نظر مقام و موقعیت روسیه در جهان آینده قابل تعمق و بررسی بود. می توان گفت طی قرون ۱۳، ۱۴ و ۱۵ نوعی جدال تمدنی میان تمدن فئودالی اروپا و تمدن چادرنشین و مبتنی بر شیوه تولید آسیایی در جریان بود. در فراگرد این جدال بود که سپاهیان مغول و تاتار، آسیا و از جمله خاک روسیه را درنوردیدند. اگر اروپا از شر مغولان و تاتارها کم و بیش در امان ماند، بیش از هر چیز به خاطر وجود سرزمین روسیه بود. سرزمین روسیه در آن دوران، در واقع، سرزمینی حائل بین زردپوستان آسیایی و سفیدپوستان اروپایی و سرزمینی «ضربه گیر» برای تمدن مسیحی عمل کرد. روسیه تزاری هم در قرون بعد در کنترل کردن توسعه طلبیهای امپراتوری عثمانی در اروپا نقش بسزایی داشت. می توان چنین تصور کرد که در سالهای اواخر قرن بیستم و متعاقب فروپاشی شوروی، روسیه موقعیت گذشته خود را در حفظ موازنه قوای جهانی میان تمدنهای مسیحی و اسلامی - کنفوسیوسی مجدداً کسب کرده است.

از آنچه گذشت، می توان نتیجه گرفت که در سالهای بعد از فروپاشی شوروی، قدرتهای آمریکایی و اروپایی هر کدام به دلایل مختلف و ویژه خود نسبت به حفظ و بقای فدراسیون روسیه علائق و منافع تازه ای پیدا کردند. این وضعیت دربر دارنده یک طنز حیرت انگیز تاریخ است: پارادایم «همبستگی نیروها»^(۳) به صورت جهت گیری نیروهای هم درد بین المللی علیه

1. Convergence
2. Grand Alliance
3. Correlation of Forces

امپریالیسم و در راستای اهداف و منافع جهان سوسیالیسم طی دهه های متمادی بدون داشتن دستاورد موثری، از اصول عمده روابط بین الملل شوروی بود. این پارادایم در دوره میخائیل گورباچف، آخرین رهبر شوروی، به خاطر نارساییهای آن و نیز فقدان دستاورد موثر کنار گذاشته شد. اما بعد از فروپاشی شوروی دوباره سر برآورد و پشتیبان سیاست خارجی فدراسیون روسیه گردید. در حالی که دولت شوروی سابق نتوانسته بود از «همبستگی نیروها» بهره برداری موثر نماید، اما پس از فروپاشی آن، ایده فوق به یاری مسکو آمد. تغییرات و تحولات در موقعیت بین المللی و منطقه ای مسکو آثار عمده ای بر علایق و منافع این کشور در منطقه خلیج فارس گذاشت. با توجه به شکل و ویژگی نظام بین المللی سالهای اواخر قرن بیستم، که بخشی از آن در بالا مورد بررسی قرار گرفت، چنین به نظر می رسد که طی این سالها فدراسیون روسیه برای راهیابی به منطقه خاورمیانه از شانس و فرصت بیشتری نسبت به گذشته برخوردار می شود. راهیابی فدراسیون روسیه به منطقه خاورمیانه ابعاد تجاری و اقتصادی و نیز سیاسی و استراتژیک داشت.

الگوهای سیاست فدراسیون روسیه در قبال منطقه خاور میانه

از زمان شکل گرفتن فدراسیون روسیه به عنوان جانشین شوروی سابق خط مشی های مسکو در منطقه خاورمیانه الگوهای متعدد داشته است؛ هر چند همه آنها یکدیگر را تحریم می کردند. روی هم رفته می توان خط مشی های فدراسیون روسیه یلتسین در قبال منطقه خاورمیانه طی سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶ را در قالب سه الگوی کلی، بر حسب موقعیت و اوضاع داخلی این کشور، تشریح کرد.

الف. الگوی اول: سیاست دنباله روی و همکاری با غرب

در سالهای اول رهبری یلتسین، فدراسیون روسیه با مشکلات فراوان شکل دهی نهادهای دولتی کشور، جنگ قدرت میان دوایر و دستگاهها از یک طرف و میان نخبگان سیاسی از سوی دیگر، مواجه بود. با توجه به این مشکلات، طبیعی بود که مسکو چندان وقت و

فرصت لازم برای اتخاذ یک سیاست خارجی ماجراجویانه و فعال را نداشته باشد. به همین دلیل کرملین در سیاست خارجی خود محتاط و محافظه کار عمل می نمود، بدین ترتیب که:

۱. معمولاً تلاش داشت از رقابت با آمریکا و کشورهای غربی دیگر اجتناب ورزد و در عوض در صدد جلب همکاری و معاضدت آن کشورها بر می آمد؛

۲. مسکو در سالهای اول رهبری یلتسین، نسبت به کشورها و سرزمینهایی که مورد توجه غرب بودند و برای دولت شوروی سابق هم اهمیت و اولویت زیاد داشتند، سیاست نسبتاً دوری گزیدن را در پیش گرفت. این موضوع به خصوص در مورد منطقه کشورهای خاورمیانه قابل ملاحظه بود. حتی می توان گفت یلتسین در قبال این کشورها از سیاست بی طرفی یا هواداری از غرب، در مقایسه با سیاست مواجهه و رقابت شوروی سابق با غرب، را دنباله روی می کرد.

در دوران شوروی سابق، آرزوی همه رهبران کرملین این بود که مهماندار کنفرانس صلح اعراب و اسرائیل در مسکو شوند. با این همه، وقتی این آرزو در اواخر ژانویه ۱۹۹۲ تحقق یافت، رهبری جدید کرملین نسبت بدان میل و رغبت چندانی نشان نداد. یلتسین در آن زمان ترجیح داد که در گردهمایی ملوانان دریای سیاه شرکت کند.^۲ یلتسین نسبت به کشمکشهای منطقه خاورمیانه هم روی هم رفته موضعی بی طرفانه را اتخاذ نمود و بر خلاف اسلاف خود علاقه ای نداشت که از کشمکشهای مزبور برای مسکو جلب منافع نماید. در نتیجه ضمن اینکه طی سالهای اول رهبری یلتسین میان آمریکا و روسیه بر سر منطقه خاورمیانه برخورد منافع چندانی به وجود نیامد، مناسبات مسکو و تل آویو هم در همه زمینه های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی گسترش و شکوفایی یافت. همکاریها و پشتیبانیهای متقابل دولت فدراسیون روسیه و آمریکا و به طور کلی کشورهای غربی در امور مربوط به منطقه خلیج فارس و خاورمیانه از موارد زیر کاملاً بارز و نمایان می باشد.

۱. در اول سپتامبر ۱۹۹۱، روسیه اعلام کرد که دو فروند کشتی جنگی^(۱) خود را برای اعمال تحریمهای اقتصادی علیه عراق به خلیج فارس اعزام می دارد. در ۱۹ اکتبر همان سال

کشتی ضد زیر دریایی ادمیرال وینوگرادوف^(۱) و نفتکش بوریس بوتوما،^(۲) که هر دو از ناوگان اقیانوس آرام روسیه بودند، به کشتیهای آمریکایی و دیگر کشورها برای اعمال تحریم پیوستند. آیین در حالی است که در جنگ خلیج فارس که همکاری شوروی سابق با آمریکا در قبال مسایل منطقه خلیج فارس در اوج خود قرار داشت، روس ها از اختصاص دادن حتی یک کشتی بیمارستانی برای سرویسهای بهداشتی در جنگ مزبور جهت تشریک مساعی نمادین با غرب سر باز زدند.

۲. آندره یی کوزیروف، اولین وزیر خارجه فدراسیون روسیه، از حمله آمریکا به مقر فرماندهی سازمان اطلاعات عراق در بغداد در ماه ژوئن ۱۹۹۳ که در پاسخ به تلاش عراق برای ترور جرج بوش، رییس جمهوری سابق آمریکا، به عمل آمده بود حمایت کرد.^۴

۳. درواکنش دوستانه به دنباله رویهای کرملین از آمریکا، وارن کریستفر وزیر خارجه وقت آمریکا در ۲۳ - ۲۱ اکتبر ۱۹۹۳ ملاقاتهایی با یلتسین رییس جمهوری و کوزیروف وزیر امور خارجه فدراسیون روسیه در مسکو داشت.^۵ ملاقاتهایی که راه را برای شکل دهی به مناسبات جدید دو ابر قدرت در سالهای پس از جنگ سرد، هموارتر و مشخص ساخت.

۴. در ۲۲ اکتبر اعلام شد که بیل کلینتون رییس جمهوری آمریکا در ماه ژانویه ۱۹۹۴ با یلتسین در مسکو دیدار خواهد کرد تا از تلاشهای وی برای ایجاد اصلاحات اقتصادی در روسیه به طور عملی پشتیبانی کند.^۶

۵. در همان روز اعلام شد که روسیه ابتکار تشریک مساعی ناتو برای ایجاد صلح در بالکان را تایید کرده است.^۷

۶. باز در همان روز اعلام شد که شماری از ابتکارهای مشترک روسی - آمریکایی در راستای اهداف و علایق دو کشور صورت خواهند گرفت. موافقت نامه هایی با اهدافی به شرح زیر:

الف. برای پیدا کردن و خنثی سازی مینها از میدانهای جنگ در سراسر جهان؛

1. Admiral Vinogradov
2. Boris Butoma

ب. بازداشتن فعالیتهای ایرانیان در خارج از آن کشور؛

پ. پشتیبانی از ادوارد شوارز در جنگ داخلی گرجستان.^۸

می‌توان دریافت که، در این دوره که سیاست منطقه‌ای کرملین از رقابت و رویارویی با آمریکا اجتناب می‌ورزید، یک پدیده جالب توجهی در روابط دو کشور شکل می‌گیرد: همکاری دو کشور در زمینه جلوگیری از فعالیتهای «برهم زننده وضع موجود» توسط ایران. این اولین بار بود که آمریکا دولت مهارکننده، و روسیه دولت مهارشده در قالب شوروی سابق به طور مشترک برای مهار یک کشور سوم یا یکدیگر ائتلاف و تشریک مساعی می‌کردند. تاریخ در این است که این کشور ثالث همان کشوری است که حوادث در آن از جمله اولین علل وضعی اتخاذ راهبرد سد نفوذ شوروی توسط آمریکا در سال ۱۹۴۷ بود. حتی این کشور، ایران، که در دهه ۱۹۹۰ هدف مهار مشترک آمریکا و روسیه قرار گرفته بود، از علل وضعی عمده اتخاذ راهبرد مهاجمی تر رهنامه ریگان و تکوین «جنگ سرد جدید» در دهه ۱۹۸۰ بود. ۷. در همکاری بارز و آشکار دولت روسیه با آمریکا، مسکو در ۲۸ و ۲۹ ژانویه ۱۹۹۴ مرکز گردهمایی‌های سران کشورهای عربی، اسرائیل، جامعه اروپا، و آمریکا برای شروع مذاکرات صلح منطقه‌ای بود. موضوعهای مورد بحث به شرح زیر بودند:

الف: کنترل تسلیحاتی در منطقه؛

ب: توسعه اقتصادی منطقه؛

پ: مدیریت منابع و ذخایر منطقه.

جالب توجه است در حالی که روسیه میزبان جلسات بود و وزیرای خارجه روسیه و آمریکا رؤسای مشترک جلسات بودند، مخارج آن را عربستان سعودی پرداخت می‌نمود! عربستان سعودی از قدرتهای اصلی و طرفهای درگیر عمده نبود، بلکه همراه با کویت، عمان، بحرین، قطر، مراکش، و تونس برای اولین بار مامورینی را به این کنفرانس اعزام داشته بود.^۹ گویا اینکه این اجلاس نتیجه ذوب شدن برفهای جنگ سرد و آغاز همکاریها و هم‌گامیهای دو ابرقدرت در زمینه مسایل منطقه‌ای و حتی جهانی بود، اما از منظری دیگر می‌توانست به منزله مشروعیت بخشیدن منافع و علایق روسیه در منطقه خلیج فارس به کار گرفته شود و مسکو از

آن به عنوان زمینه فعالیتها و سیاستهای آینده خود در قبال منطقه خلیج فارس بهره برداری کند. در واقع سیاستهای مبتنی بر «تفکر نوین» گورباچف، در دوره یلتسین نتیجه مساعد می داد و فدراسیون روسیه ثمرات آن را در می کرد.

۸. به عنوان یکی از سردمداران صلح خاورمیانه، روسیه همراه با آمریکا در جریان امضای قرارداد صلح اردن و اسرائیل حاضر بود و قرارداد صلح را امضا کرد.^۱ این تحول در واقع چیدن ثمره های سیاستهای مبتنی بر «تفکر نوین» گورباچف برای روسیه بود.

۹. همکاری فدراسیون روسیه با آمریکا به خصوص و با غرب به طور کلی برای حفظ وضع موجود در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه، در یمن و در بحبویه جنگ داخلی این کشور در سال ۱۹۹۴ کاملاً مشهود بود. به درخواست کوزیروف وزیر امور خارجه فدراسیون روسیه، شورای امنیت سازمان ملل برای برقراری صلح در یمن در اول ژوئن تشکیل جلسه داد. شورا سپس به اتفاق آراء قطعنامه ای را به تصویب رساند که در آن آتش بس در یمن و مذاکرات طرفهای یمنی درگیر را خواستار شده بود. اما تلاشهای سازمان ملل برای توقف درگیریها در یمن نتیجه نداد و مساعی روسیه برای ایجاد آتش بس در آن کشوری ثمر ماند.^{۱۱} البته می توان گفت مسکو در این دیپلماسی فرونشاندن تشنج داخلی در این کشور، به لحاظ سوق الجیشی پراهمیت، اهداف و علایق خاص و سنتی خود را هم از نظر دور نداشته بود. اهدافی و علایقی از جمله:

الف. به دست آوردن جای پای - شبیه آنچه سابقاً در یمن جنوبی داشت - در یمن متحد ضمن حفظ مناسبات کنونی خود با جهان غرب؛

ب. به دست آوردن منزلت بیشتر در جهان عرب و خاورمیانه؛

پ. به دست آوردن شهرت برقرار کننده صلح^(۱) در جهان، منطقه و در خود کشور یمن.

با وجود این، رفتار دیپلماتی دولت یلتسین در منطقه خاورمیانه کمتر در رویارویی با

آمریکا و بیشتر در جهت همکاری و هم گامی با آن کشور بود. شاید به خاطر همین رفتار منطقه ای مسکو بود که آمریکا راهبرد بزرگ و جدیدی را در برابر مسکو اتخاذ کرد که ذات آن

را می‌توان به صورت زیر برشمرد:

هدف سابق آمریکا در سد نفوذ و توسعه طلبی مسکو جای خود را به همکاری برای روسیه مردم سالار داد. این راهبرد همکاری، بالاترین اولویت خود را یاری دادن به حکومت بوریس یتسین برشمرد و هم‌زمان، در صدد برآمد اعتماد به نفس و اطمینان حکومت مزبور را مجدداً برقرار سازد. راهبرد فوق چنین کاری را از طریق تاکید بر روی مسؤلیتهای جهانی ویژه که آمریکا و روسیه مشترکاً بر عهده می‌گرفتند، صورت می‌داد.^{۱۲} البته اعلامیه مشترک کلینتون-یتسین که پس از نشست آنان در ژانویه ۱۹۹۴ منتشر شد، طرح روس‌ها از ماموریت «حفظ صلح» خود در «سرزمینهای خارجی نزدیک آنان»^(۱) را چندان مورد توجه قرار نداد، اما کلینتون در جریان سخنرانی در برابر مردم روسیه نه تنها از ارتش روسیه به عنوان ابزاری برای ایجاد ثبات در اوضاع سیاسی گرجستان توصیف نمود، بلکه این موضوع را اضافه نمود که «احتمال بسیار زیاد هست شما در برخی از سرزمینهای نزدیک خود حق دخالت کردن را پیدا کنید، همان گونه که ما طی ۷۰ سال گذشته در پاناما و گرانادا نزدیک مناطق خودمان حقوق دخالت کردن را داشته‌ایم»^(۲) با توجه به آنچه که در بالا دیده شد، می‌توان گفت الگوی اول سیاست خارجی فدراسیون روسیه برای این کشور نتایج مثبت بار آورد.

الگوی دوم: سیاست استفاده از فرصت‌های اقتصادی و تجاری از منطقه خاورمیانه به موازات حفظ مناسبات با غرب

اگرچه فدراسیون روسیه در سالهای اولیه رهبری یتسین در امور سیاسی منطقه خاورمیانه، سیاستی روی هم‌رفته غیرفعال، غیر رویارویی و حتی دنباله‌روی را نسبت به واشنگتن تعقیب می‌کرد، اما این تمایل کرم‌لین شامل فعالیتهای اقتصادی و بازرگانی آن کشور در منطقه نمی‌شد. مسکو در زمینه علایق و منافع اقتصادی و تجاری خود در کشورهای منطقه خاورمیانه، کمتر گوش شنوایی به واشنگتن داشت. در عین حال، کرم‌لین تلاش می‌کرد که مناسبات اقتصادی و خرید و فروش آن با کشورهای منطقه موجبات تیره شدن

1. Near abroad

مناسبات سیاسی مسکو- واشنگتن را فراهم نیاورد. به عبارت دیگر، روسیه از یک طرف می‌خواست با کشورهای منطقه در زمینه‌های اقتصادی، از فروشهای تسلیحاتی و فناوری هسته‌ای گرفته تا کالاهای مصرفی، مناسباتی به دور از مناسبات مسکو- واشنگتن داشته باشد و از سوی دیگر، نمی‌خواست واشنگتن را به کلی از خود منزوی سازد.^{۱۲}

همان‌طور که نشریه اکونومیست گزارش می‌دهد، روس‌ها به دنبال فروپاشی شوروی در سالهای اولیه دهه ۱۹۹۰ در زمینه امور اقتصادی و تجاری دچار سرگردانی شدید بودند. اما از سال ۱۹۹۳ بر مشکلات خود چیره شدند و در صدد برآمدند که تجارت خود را با دنیای خارج به خصوص تجارت تسلیحاتی خود را بازسازی نمایند. به گزارش نشریه مزبور، صادرات تسلیحاتی روسیه که در سال ۱۹۹۳ حدود ۱/۵ میلیارد دلار بود، در سال ۱۹۹۴ به ۲ میلیارد دلار و در سال ۱۹۹۵ به بیش از ۲/۵ میلیارد دلار رسید. ابتکارهای روس‌ها در تاسیس یک سازمان جداگانه جهت تسهیل صادرات تسلیحاتی تحت عنوان «آژانس صادرات در تسلیحات دولتی»^{۱۳} صدور اجازه مخصوص به کارخانه‌های موفق سازنده تسلیحات برای فروش محصولات خود در ماوراءبحار خارج از چارچوب دولتی، بازاریابی بهتر سلاحها و تجهیزات خود در خارج و اصلاح مناسبات فروشندگان تسلیحاتی و ناظران سیاسی، مامور بر آنان، همه و همه ساختار بهتر و باتیبات‌تری را برای فروش تسلیحاتی روسیه به کشورهای خارجی فراهم آورد.^{۱۴}

در چارچوب تلاش برای گسترش صادرات تسلیحاتی خود، روسیه برای افزایش مناسبات تجاری و اقتصادی خود با ایران و سایر کشورهای منطقه خاورمیانه تلاشهای زیادی را به عمل آورد. همان‌طور که قبلاً اشاره رفت، در مورد ایران، این تلاش مسکو به‌رغم خواست و تمایلات آمریکا صورت گرفت. در سالهای پایانی حکومت گورباچف و سالهای اولیه رهبری یلتسین فروش تسلیحاتی روسیه به ایران، به خصوص در زمینه تحویل چند فروند زیر دریایی، در غرب بسیار جنجال‌آفرین و خبرساز شده بود. اما هیچ‌کدام از مناسبات مسکو-تهران به اندازه تصمیم کرملین به فروش راکتور هسته‌ای به ایران و بازسازی پروژه بندر بوشهر

1. Rosvooruzheniya

مورد توجه محافل مختلف سیاسی غرب قرار نگرفتند. به دنبال ماههای متمادی گفتگو میان دو کشور، بالاخره ویکتور سیدرنکو^(۱) معاون وزیر انرژی هسته‌ای روسیه در ۱۲ فوریه ۱۹۹۳ اعلام کرد که مذاکرات برای تحویل یک راکتور هسته‌ای نوع «با آب سرد شونده» و «با آب تعدیل شونده» به ایران آخرین مراحل خود را می‌گذرانند. «تعدیل کننده» در راکتور مزبور عاملی بود که جدا شدن هسته‌ها را از سوخت آهسته‌تر می‌سازد تا از این طریق جدا شدن هسته‌ها^(۲) با دقت و سرعت بیشتری شکل بگیرد. محافلی در غرب ابراز نگرانی کردند که از سوخت به کار گرفته در این راکتور می‌توان مواد لازم جهت تهیه سلاح هسته‌ای را به دست آورد، اما سیدرنکو از تعهد ایران نسبت به تمکین از مقررات بین‌المللی جهت نظارت و عدم تولید^(۳) سلاح هسته‌ای سخن می‌راند.

در حالی که اظهارات سیدرنکو حاکی از این بود که نگرانی کشورهای غربی از تلاش ایران برای تولید سلاح هسته‌ای بی‌مورد بوده و بنابراین معامله روسیه با ایران قابل توجیه است، روزنامه وال استریت ژورنال به نقل از کارشناسان هسته‌ای آمریکا گزارش داده بود که راکتورهایی که روسیه به ایران ارسال می‌دارد، در استاندارد غربی‌ها فاقد ایمنی لازم بوده و بنابراین نگران کننده هستند.^{۱۶} سیدرنکو همچنین اظهار داشته بود که «موافقت‌نامه‌ای با چین امضاء شده که به موجب آن روسیه دو راکتور مدرن را به آن کشور بفروشد»^{۱۷} از یک سو، در جریان نشست میان کلینتون و یلتسین در ۱۰ مه ۱۹۹۴ در مسکو، در زمینه فروش راکتور هسته‌ای روسیه به ایران میان دو رهبر «موافقت‌نامه‌ای محدود» حاصل شد، به این ترتیب که روسیه راجع به طرح‌های خود برای فروش حداقل دو راکتور هسته‌ای آب سبک به ایران، اقدامی که به شدت مورد مخالفت آمریکا بود، تسلیم خواسته‌های واشنگتن نشد، اما از سوی دیگر روسیه موافقت کرد که دستگاه گریز از مرکز را به ایران بفروشد. فایده این دستگاه آن بود که می‌توانست مواد هسته‌ای را به سرعت غنی سازد.^{۱۸}

فدراسیون روسیه همچنین در ۲۷ آوریل ۱۹۹۴ یک پیمان نظامی و همکاری فنی با

1. Victor Sidorenko
2. Fission
3. Non Proliferation

سوریه را در دمشق امضاء کرد. این اولین موافقت نامه بین دو کشور از زمان فروپاشی شوروی بود. در همان روز انعقاد پیمان، دو کشور در زمینه افزایش مناسبات تجاری، و همکاری در حوزه های علمی و اقتصادی به توافقهایی قابل ملاحظه ای دست یافتند. دو روز بعد (در ۲۹ آوریل ۱۹۹۴) یک مقام روسی، بوریس کولوکولوف در مورد فروش تسلیحات روسی به سوریه اظهار داشت که قرارداد منعقد شده میان سوریه و روسیه تنها دربرگیرنده سلاحهای تدافعی و لوازم یدکی برای تجهیزات روسی سوریه می باشد.^{۱۹} این اقدام روسیه را می توان بیشتر ادامه تلاشهای گذشته شوروی سابق برای فروش تسلیحاتی به کشورهای منطقه خاورمیانه جهت کسب ارز و تحصیل نفوذ سیاسی دانست. نکته جالب توجه این است که سوریه جزو کشورهای مشتری^(۱) شوروی سابق قبل از دوره گورباچف بود. در دوره گورباچف، سوریه به دلیل فقدان ارزش اقتصادی و مواجه بودن با اسرائیل مورد هواداری غرب از یک سو و علاقه دولت گورباچف به گشودن مناسبات سیاسی با تل آویو و گسترش این مناسبات با کشورهای غربی، به اصطلاح معروف، از چشم کرمالین افتاده بود. اما در دوره یلتسین به نظر می رسد که جهت گیریهای شوروی سابق قبل از گورباچف در مورد سوریه باز زنده شدند. توجه مجدد روسیه به سوریه نشانگر این وضعیت است که سوریه در هر حال برای مسکو حایز اهمیت است، اعم از اهمیت ژئوپلیتیک یا اهمیت اقتصادی به صورت بازار فروش. اسرائیل، هم پیمان آمریکا در منطقه خاورمیانه و کشوری که رهبران روسیه برای گسترش مناسبات با آن بیشترین اولویتهای را قائل بودند، مخالف فروش سلاح از جانب مسکو به سوریه بود. اما همان طور که کرمالین در مورد فروش اسلحه به ایران به مخالفتهای واشنگتن و قعی نهاد، در فروش تسلیحات به سوریه هم به تل آویو گوش شنوایی نشان نداد.^{۲۰} در اینجا هم یلتسین در مذاکرات خود با اسرائیلی ها در اواخر آوریل ۱۹۹۴ به اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل قول داد که سلاحهای ارسالی روسیه به سوریه تنها شامل سلاحهای دفاعی و لوازم یدکی است.^{۲۱}

در کشوری دیگر، هند، که در نزدیکیهای منطقه خاورمیانه واقع است و رهبران شوروی سابق برای بسط و تحکیم مناسبات همه جانبه با آن کشور اولویت زیادی قائل بودند و

موفقیت‌های زیادی هم کسب نموده بودند، یلتسین بر آن بود که به آن کشور فناوری هسته‌ای بفرشد. وقتی این تصمیم کرملین با مخالفت آمریکا روبه‌رو شد، مسکو در زمینه دنبال کردن تصمیم خود به صدور فناوری هسته‌ای و یا توجه به تهدید آمریکا مدتی درنگ نمود، اما سرانجام نسبت به خواسته‌های واشنگتن سر تسلیم فرود آورد.^{۲۲} در بررسی فروشهای تسلیحاتی فدراسیون روسیه با سه کشور ایران و سوریه در منطقه خاورمیانه و هند در جنوب آسیا، درمی‌یابیم که کرملین سه رفتار کلی را از خود نشان می‌دهد، اینکه:

۱. حاضر نیست مناسبات نزدیک و بسیار راهبردی خود را با ایران به خواست آمریکا در هر صورت نادیده بگیرد؛

۲. مناسبات و شیوه معاملات سنتی خود را با سوریه تحت تاثیر القانات اسرائیل عملاً تعدیل می‌نماید، اگرچه آنها را متوقف نمی‌سازد؛ و

۳. اجازه می‌دهد مناسبات ویژه و برادرانه مسکو-دهلی نو در واشنگتن رقم بخورد. با توجه به تغییرات عمده در مناسبات فدراسیون روسیه با کشورهای فوق در این دوره زمانی، می‌توان گفت که دیگر نه منافع ژئوپلیتیک همراه با ملاحظات ایدئولوژی، بلکه منافع ژئواکونومی حرف آخر را در سیاست خارجی فدراسیون روسیه می‌زد. به عنوان مثال، برخی از دلایل کرملین در برابر فروشهای تسلیحاتی به ایران در این دوره به شرح زیر بودند:

الف. به دست آوردن بخشی از ارز مورد نیاز روسیه از ایران ثروتمند؛
ب. به دست آوردن فرصت‌های بیشتر و بهتر برای شرکت در برنامه‌های سودآور بازسازی و سازندگی ایران؛

پ. به دست آوردن نفوذ سیاسی و اقتصادی در ایران و گسترش دادن مناسبات همه‌جانبه روسیه با این همسایه انقلابی؛

ت. جلب همکاری‌های اقتصادی و سیاسی ایران در وضعیت هرج و مرجر گونه جدیدی که در حوزه خزر پدید آمده است؛

ث. بهره‌برداری از موقعیت ایران در حوزه خزر و به خصوص نفوذ آرام‌کننده ایران برای حل و فصل مسایل مشکلات سیاسی و اجتماعی در تاجیکستان، هم فرهنگ و جمهوری

آذربایجان هم مذهب با این کشور؛

ج. بهره برداری از تواناییهای ایران برای اجتناب از مسایل ناشی از نامنی و بی ثباتی در افغانستان، به دست آوردن فرصت برای همکاری با ایران و گروههای مخالف بنیادگرایی اسلامی افغانستان - نظیر جنبش طالبان - و جلوگیری از سرایت چنین جنبشهایی به سرزمین روسیه و آسیای مرکزی.

در مورد سوریه، از یک طرف فقر اقتصادی این کشور از عوامل و انگیزه های عمده ای بود که حکم می کرد کرملین نسبت به این کشور بی اعتنا باشد. از سوی دیگر، روسیه حاضر نبود که دوستی و مناسبات تازه به دست آورده با اسرائیل را فدای فروش تسلیحاتی با سوریه کند. با این همه، چند عامل عمده در ارتباط با سوریه برای مسکو حایز اهمیت بودند:

الف. مسکو نیازمند ارز خارجی ای بود، هر چند اندک، که از ناحیه سوریه کسب می کرد؛

ب. مسکو علاقه مند حفظ جای پای سنتی خود در سوریه بود؛

پ. حفظ نفوذ کرملین بر روی سوریه به معنای حفظ نفوذ قدیمی مسکو در منطقه خاورمیانه و حتی در جهان عرب بود؛

ت. سوریه برای سیاستهای تنبیهی احتمالی کرملین علیه اسرائیل همواره می توانست ابزار مناسبی باشد؛

ث. سوریه به دلیل داشتن مناسبات ویژه با ایران همچنین عاملی در ارتباط با مناسبات مسکو - تهران بود؛

ج. مخالفتهای سوریه با عراق و ترکیه و نیز نقش سوریه در لبنان، این کشور را به طور بالقوه بازیگر عمده ای در منطقه خاورمیانه در آورده بود.

به دیگر سخن، اگرچه ثروت و اهمیت راهبردی سوریه برای کرملین چندان حائز اهمیت نبود، اما عامل بازیگری دمشق در منطقه این کشور را به صورت سرزمینی مورد علاقه دیپلماسی روسیه در آورده بود.

الگوی سوم: خط مشی فدراسیون روسیه در منطقه خاورمیانه

در این الگو، مسکو یک سیاست فعال در قبال منطقه خاورمیانه را در پیش گرفته بود، سیاستی که به منظور اعلام مجدد^(۱) منافع سیاسی، اقتصادی، و راهبردی فدراسیون روسیه در منطقه بود. در این سیاست اعلام حضور فعال، کرملین به حساسیتها و ملاحظات واشنگتن نسبت به منطقه خاورمیانه توجه اندک نشان می داد و حتی در بسیاری از موارد آن حساسیتها و ملاحظات را نادیده گرفته، منافع آمریکا را به چالش می خواند. در چارچوب این الگو، مسکو خود را همتا و رقیب واشنگتن می دید و ملاحظات «مجموع صفر» خاص زمان جنگ سرد کم و بیش در رفتار و ایستار روس ها نسبت به آمریکا وجود داشت. هدفهای عمده مسکو در منطقه خاورمیانه در قالب این الگو به شرح زیر بودند:

الف. تلاش برای غنیمت شمردن فرصتها و تحصیل هرچه بیشتر منافع سیاسی، راهبردی و اقتصادی از منطقه خاورمیانه؛

ب. تلاش برای حفظ دستاوردهای سیاست خارجی شوروی سابق در منطقه، تحکیم مناسبات مسکو- کشورهای منطقه خاورمیانه، و گرفتن وام از شیوخ ثروتمند عرب.

روسیه و عراق

از تابستان ۱۹۹۴ روس ها بر سر قراردادی به ارزش ۱۰ میلیارد دلار جهت انجام پروژه های جدید در عراق، به طور فعال با حکومت صدام حسین به همکاری پرداختند و این به رغم تحریمهای سازمان ملل علیه آن کشور بود. روسیه در این زمان در تلاشی آشکار برای به دست آوردن نظر مساعد عراقی ها نسبت به خود، بازپرداخت قروض عراق به مسکو را که سر به ۷ میلیارد دلار می زد، به تعویق انداخت و با آن کشور در این مورد مناسباتی خاص و ترجیحی^(۲) را برقرار ساخت.^(۳) کوزیروف وزیر امور خارجه، هوادار غرب روسیه هم از خط مشی هوادار عراق دولت متبوع خود دفاع کرده و آن را «اعلام مجدد منافع راهبردی حقه روسیه»^(۳)

1. Reassertion
2. Preferential Treatment
3. Reassertion of Legitimate Russian Strategic Interests

نامید. او گفت: «روسیه از تمام ابرقدرتها به منطقه نزدیک تر است، بنابراین ما نمی توانیم این موقعیت خودمان و وضعیت منطقه را نادیده بگیریم.»^{۲۴}

البته به دلایل مختلفی، روسیه دیگر نمی توانست چون گذشته (مثل دوران جنگ ایران و عراق) سالی دو میلیارد دلار اسلحه به عراق بفروشد، اما مقامات کرملین و از جمله کوزیروف بر این دل بسته بودند که وقتی عراق شروع به فروش نفت خود کرد، میلیاردها دلار حاصل از فروش نفت مجدد آبه مسکو سرازیر می شود و به این ترتیب روسیه را قادر می سازد تا مجتمع صنعتی-نظامی^(۱) خود را دوباره بر قرار سازند.^{۲۵} می توان گفت، یکی از دلایل عمده تایید قطعنامه ۹۸۶ از طرف روسیه، مبنی بر اینکه عراق می تواند نفت خود را در برابر غذا بفروشد، و نیز یکی از دلایل علاقه مندی شدید مسکو در این زمان به کاهش یافتن تشنج در منطقه، ملاحظه بالا بود.

پیشینه تلاشهای فدراسیون روسیه برای نفوذ در عراق

در واقع، تلاشهای فدراسیون روسیه برای پیدا کردن نفوذ مجدد در عراق به سال ۱۹۹۳ بر می گردد. قبل از این، نفوذ سنتی مسکو بر حکومت بغداد در جریان جنگ خلیج فارس و در نتیجه، سیاستهای خاص دولت گورباچف به طور کلی دستخوش شدیدترین چالشها شده بود. در ماه ژانویه ۱۹۹۳ الکساندر روتسکوی، معاون رییس جمهوری روسیه، وضعیت نیروهای نظامی آمریکا در منطقه علیه عراق را «غیر متناسب و ناموزون و اغلب مبتنی بر برداشتهای غلط» توصیف کرده بود،^{۲۶} در حالی که وضعیت نیروهای چند ملیتی که بخش بیشتر آن نیروها آمریکایی بودند، آن هم به خاطر اکراه سایر قدرتها به اعزام نیروهای بیشتر به منطقه بود و در چارچوب قطعنامه ها و قرار و مدارهای شورای امنیت به وجود آمده بود که مسکو هم در تصویب آنها شرکت داشت. روتسکوی هشدار داده بود که دولت متبوع او آماده است تا از اختیارات وتوی خود در شورای امنیت استفاده کند تا از این گونه استقرار نیروهای آمریکایی علیه عراق جلوگیری به عمل آورد.^{۲۷} از بعد از اجماع ابرقدرتها در شورای امنیت

سازمان ملل به دنبال یورش نیروهای عراقی به کویت و تصرف آن کشور، این موضع روسیه از اولین مواردی بود که حکایت از ابراز مخالفت‌های اصولی با آمریکا را می‌نمود.

فدراسیون روسیه و قضیه کردهای عراق

بنا به آمار ارائه شده توسط گالیا گولان، کردهای غیر عرب تقریباً ۲۵٪ جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند. آنان به عنوان یک گروه قومی منسجم، با پیشینه‌ای عمیق و ریشه دار، با شیوه زندگی متناسب با آب و هوای کوهستانهای سترگ و سردسیر شمال عراق هستند.^{۲۸} در دوران شوروی سابق سیاست آن کشور در قبال کردهای عراق بیشتر همراه با رهیافتی تاکتیکی یا ابرازی بود، همان‌طور که این رهیافت در مقابل سایر جنبشهای اجتماعی به کار می‌رفت. سیاست مسکو به طور کامل تابع منافع و مناسبات شوروی با حکومت مرکزی بود که جنبش مذکور می‌خواست از آن جدا شود. در اینجا خصیصه ایدئولوژیکی جنبش برای شوروی از اهمیت حاشیه‌ای برخوردار بود. به عبارت دیگر حمایت مسکو از جنبش مزبور کاملاً تاکتیکی بود، به هنگام نیاز اعطا می‌شد و به هنگام دیگر اجتناب می‌گشت. از همان ابتدای شکل‌گیری جمهوری عراق در سال ۱۹۵۸ که رهبران کرملین با نظامیان بغداد نرد دوستی بازی می‌کردند، تا دوره گورباچف که رهبران کرملین کشمکشهای منطقه‌ای را برای خود و مناسبات شرق و غرب «بستر داغ بی‌ثباتیها» یافته بودند، ایستار مسکو در قبال کردهای عراقی «خودمختاری در چارچوب دولت عراق بود و نه استقلال». مسکو در سالهای حکومت کمونیست‌ها کمتر از «استقلال» جنبشهای ملی سخن می‌گفت و بیشتر به «خودمختاری» آنها قناعت می‌نمود.^{۲۹}

مسکو در اوج قدرت خود که هوادار تغییر وضع موجود جهان بود، از جنبش کردهای عراقی، همچون سایر جنبشهای آزادی‌بخش ملی، موضعی محتاط و محافظه‌کار داشت؛ دیگر چه برسد به سالهای بعد از فروپاشی شوروی و حکومت بسیار محتاط یلتسین. به عبارت دیگر، مسکو در دوران یلتسین همه گروههای عراقی و از جمله کردها را در حاکمیت ملی خدشه‌ناپذیر عراق و به رهبری صدام حسین می‌خواست. بنابراین نسبت به تلاشهای

کشورهای غربی، خاصه انگلستان و آمریکا برای ایجاد مناطق امن برای کردها، اقدامات ترکیه برای ایجاد منطقه حائل برای خود به بهای قربانی شدن حاکمیت عراق و دست زدن به عملیات ایدائی علیه کردها و یا اقدامات گروهها و کشورهای دیگر در حمایت یک گروه از کردها مخالف بود. پیشینه ایده منطقه امن برای کردها و موضع گیریهای مسکو نسبت بدان به چند ماه بعد از جنگ نیروهای چندملیتی علیه عراق در سال ۱۹۹۱ بر می گردد. در آن ماهها مقامات غربی بیم داشتند که شوروی همراه چین، که مخالف افزایش دخالت بین المللی در عراق بود، قطعنامه نیروی انتظامی (منطقه امن برای کردها) را وتو کنند.^{۲۰}

چند روز بعد نگرانی غربی ها تقریباً به تحقق پیوست. هر چند شوروی و چین در مخالفت با ایده منطقه امن برای کردها اصراری نداشتند، اما الکساندر، بسمرنتیخ وزیر امور خارجه شوروی، در جریان دیدار با جیمز بیکر، وزیر خارجه وقت امریکا، در قاهره در ۱۳ ماه مه ۱۹۹۱ تلویحاً اشاره کرد که دولت متبوع او از نقش امنیتی سازمان ملل در عراق رضایت خاطر ندارد؛ زیرا بین ضرورت حمایت انسان دوستانه و ملاحظات علیه حاکمیت یک کشور خط باریکی بیشتر تفاوت ندارد.^{۲۱} با وجود این، از زمان به وجود آمدن منطقه امن برای کردها در شمال عراق در تابستان ۱۹۹۱ و ممنوع شدن هواپیماهای عراقی از پرواز برفراز آن مناطق دریایی تا تابستان ۱۹۹۶، مسکو از موضع گیری قابل ملاحظه در برابر کردها احتراز و طرف خود را در عراق دولت این کشور قرار داده بود. از سوی دیگر، به هنگام نقل و انتقالات گسترده نیروهای عراقی در شمال این کشور به سوی منطقه پرواز ممنوع در شهریور ۱۳۷۵ (سپتامبر ۱۹۹۶)، کرملین از هر گونه واکنشی در این زمینه خودداری نمود. نیز به دنبال یاری دادن قوای کرد عراقی به رهبری مسعود بارزانی، مسکو باهم نسبت به این اقدام، خلاف قطعنامه شورای امنیت، عراق ساکت بود. اما بعد از اینکه آمریکا در واکنش نسبت به اقدام دولت عراق به نقض حریم هوایی سازمان ملل در سوم سپتامبر ۱۹۹۶ به حمله موشکی به برخی از مواضع عراقی مبادرت کرد، دولت روسیه بارها این اقدام آمریکا را محکوم نمود.^{۲۲}

حملات عراق به کردستان عراق و متعاقب آن واکنش موشکی واشنگتن نسبت به آن کشور، سبب شد که انگلستان و آمریکا در صدد جلب حمایت دیگر اعضای شورای امنیت برای

تدوین یک قطعنامه شورای امنیت علیه عراق برآیند. اما روسیه ضمن شانه خالی کردن از هر گونه حمایت و پشتیبانی از چنین قطعنامه‌ای، اعلام کرد که شورای امنیت قبل از هر چیز باید استفاده از زور را در عراق محکوم کند. در دید روسیه، شورای امنیت باید اقدام آمریکا در عراق را که بدون اجازه آن شورا صورت گرفته بود، نکوهش کند. در نتیجه، انگلیس و آمریکا از تلاش‌های خود برای تدوین چنین مصوبه‌ای دست برداشتند.^{۳۳} از اواخر حکومت لئونید بژرنف به این طرف، این اولین بار بود که کرمین از اقدامات یک دولت برهم زنده وضع موجود در منطقه، عراق، پشتیبانی می‌کرد؛ یا حداقل به طور غیرمستقیم از آن پشتیبانی می‌نمود. تهدید روسیه به وتو کردن قطعنامه علیه عراق، در واقع، به مفهوم «پایان دوران اتحاد قدرتهای غربی و روسیه»^(۱) بود که از بحران خلیج فارس در ۱۹۹۱-۱۹۹۰ شروع شده بود.

روسیه در این زمان همچنین نسبت به طرح ترکیه برای ایجاد منطقه حائل امنیتی در شمال عراق و جنوب ترکیه به شدت ابراز نگرانی عمیق کرده و اعلام نمود: به هر دلیلی که این سیاست اتخاذ شده باشد قابل قبول نیست؛ زیرا منطقه را به شدت بی ثبات می‌سازد.^{۳۴} در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۶، عراق اعلام کرد که کلیه عملیات ردگیری هواپیماهای آمریکایی و متحدین آن کشور را که در حال گشت زنی بر فراز مناطق ممنوعه پرواز عراق هستند، به حال تعلیق درمی‌آورد. دولت عراق علت اتخاذ این خط مشی خود را به ابتکار رهبری روسیه نسبت داد.^{۳۵} این اولین بار بود که عراق به شرکت روس‌ها در بحران مناسبات خود با غرب از بعد از جنگ خلیج فارس اعتراف نموده بود. این ابتکار رهبری روسیه در زمانی اتخاذ شده که بوریس یتسین خود را برای انجام جراحی قلب آماده می‌ساخت. طبعاً در چنین مواقعی ساختار داخلی سیاسی روسیه با جنگ قدرت همراه می‌شد که چنین وضعیتی در گذشته دولت این کشور را در امور خارجی محافظه کار و محتاط می‌کرد.

ولادیمیر ژیرونوفسکی و تداوم اندیشه تزارها در فدراسیون روسیه

کوتاه زمانی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و در واکنش آشکار نسبت بدان، ولادیمیر ژیرونوفسکی رهبر حزب لیبرال دموکرات،^(۱) رؤیای برگرداندن کشور روسیه به دوران امپراتوری شوروی سابق را تبلیغ می‌کرد. اگر چه ژیرونوفسکی از شوروی نام نمی‌برد، ولی روسیه او در واقع همان سرزمینی را شامل می‌شد که شوروی سابق را تشکیل می‌داد و نه صرفاً فدراسیون روسیه.^(۲) این دیدگاه زمانی شکل می‌گرفت که قالب سیاست خارجی فدراسیون روسیه در حال شکل‌گیری و انسجام بود. درست است که ژیرونوفسکی جزو گروه مخالف حکومت یلتسین به شمار می‌رفت، اما این حقیقت که حکومت مزبور اجازه داد صدای ژیرونوفسکی و اندیشه و نقطه نظر تندرانه او در جهان منتشر شود و حتی نسبت بدانها هیچ‌گونه واکنش منفی ابراز ندارد، نشان می‌دهد که تقریباً مسکو می‌خواست نقطه نظر، تمایلات، و بلندپروازیهای خود را پیرامون تحریمای سازمان ملل علیه بغداد، همکاری روسیه و مسلمانان برای خارج کردن غرب به خصوص آمریکا از مناطق ژئوپلیتیک و در عین حال همکاری روسیه و غرب در قرن ۲۱ را به طور غیرمستقیم مطرح نماید. بنابراین، پدیده ژیرونوفسکی را می‌توان به عنوان پدیده‌ای نگریست که ارتباط تنگاتنگی با اندیشه و عمل^(۳) خط مشی خارجی فدراسیون روسیه داشت؛ هر چند موضع‌گیریهای ژیرونوفسکی را تنها می‌توان در محدوده سیاستهای اعلامی^(۴) این کشور قلمداد کرد.

دیدگاه ژیرونوفسکی با یکی از جریانهای عمده در سیاست خارجی روسیه تزاری و شوروی، پارادایم آبهای گرم، قرابت و هم‌خوانی داشت؛ چه از نقطه نظر توجه به نقاط ژئوپلیتیک جنوب آسیا نظیر منطقه خاورمیانه و خلیج فارس وصیت‌نامه کذائی پتر کبیر را تداعی می‌نمود. آموزه ژیرونوفسکی در کتاب او و حتی در عنوان آن؛ آخرین حمله به سوی جنوب^(۴) به خوبی بیان شده بود. در دیدگاه ژیرونوفسکی از تاریخ روسیه، تمام بدیها، طاعون، بلایا، جنگها و تهاجمها از جنوب می‌آمدند. جنوب برای ژیرونوفسکی با همه ابهام و گنگی آن،

1. LDD
2. Praxis
3. Declaratory
4. The Last Thrust South

دربرگیرنده ماوراء قفقاز، ایران، افغانستان و ترکیه بود، به خصوص ترکیه که برای ژیرونوفسکی «بزرگ‌ترین شر» به حساب می‌آمد.^{۳۷} او هم چون سامونل هانتینگتون که مرزهای کشورهای منطقه را غرقه در خشونت‌های قومی و جنگ و خون‌آلوده توصیف کرده،^{۳۸} می‌گوید: «کل منطقه جنوب در آتش جنگ قبیله‌ای و قومی می‌سوزد که با این سوختن، همسایه شمالی خود، روسیه، را هم در معرض خطر و فقر قرار می‌دهند.»^{۳۹} به نظر ژیرونوفسکی «برای نیل به صلح دائمی در قاره اوراسیا» باید این کشورهای به تعبیر او شرآفرین را آرام و قرار داد و این مهم حاصل نگردد مگر آنکه «آنها در یک دولت امپراتوری ادغام شوند»: «دولتی امپراتوری که نام آن روسیه است. از نظر ژیرونوفسکی، آمریکا، اروپا، چین و ژاپن هم بایستی از این شیوه استفاده کنند، جنوب‌های خود را درنوردند و آنها را آرام و قرار بخشند: آمریکا، آمریکای مرکزی و لاتین، اروپا، افریقا و چین و ژاپن هم سرزمین‌های جنوبی خود را تحت مهار و کنترل خود درآورند. بدین ترتیب، حوزه‌های نفوذ از شمال به جنوب به وجود می‌آیند ضمن آنکه این حوزه‌ها روی یکدیگر هم قرار ندارند که سبب اختلاف و ستیزه میان قدرتهای شمالی شوند. از این طریق است که صلح و رونق اقتصادی میان بازیگران عمده بین‌المللی و نیز مردم تحت استیلای آنان حاصل می‌گردد.»^{۴۰}

ژیرونوفسکی در ۱۹۹۲ به صورت یک جریان تندرو ملی و گسترش طلب در عرصه سیاست خارجی روسیه ظاهر شد و تا انتخابات ریاست جمهوری روسیه در سال ۱۹۹۶ در عرصه سیاست بود. گفته می‌شود در انتخابات مزبور هم چون میخائیل گورباچف آخرین رهبر شوروی سابق فقط کمتر از نیم درصد کل آرا را به دست آورد. در سال ۱۹۹۳، ژیرونوفسکی هواداران خود را که بیشتر از جوانان و ماجراجویان جوانی نام تشکیل شده بودند، به صورت گروه‌های شبه نظامی داوطلب سازمان دهی کرد تا دوشادوش نیروهای عراقی علیه چیزی که بدان «اشغالگران آمریکایی» اطلاق می‌کردند، به نبرد بپردازند.^{۴۱} بدین ترتیب، ژیرونوفسکی اندیشه هواخواهی خود از عراق را به مرحله عمل درآورد. نیز دو سال بعد (در اواخر ماه فوریه ۱۹۹۵) ژیرونوفسکی همراه با یک هیئت پنجاه نفره روسی شامل دو عضو پارلمان، دو ژنرال از وزارت دفاع روسیه، و شماری از بازرگانان روسی به بغداد رفت.^{۴۲} هدف وی از این سفر اعلام

همبستگی خود و هوادارانش با عراق بود. اما به سختی می توان قبول کرد که ژیرونوفسکی در این سفر به بغداد، حامل ماموریتی دیپلماتیک و استمالت جویانه از جانب کرملین برای رژیم صدام حسین نبود. تردیدی نیست که کرملین در آن زمان علاقه داشت تیرگیها در مناسبات خود با بغداد را که به دنبال بحران خلیج فارس ۹۱-۱۹۹۰ به وجود آمده بود، پشت سر گذارد و روابط جدیدی را با آن کشور باز گشاید. ژیرونوفسکی در ۲۶ فوریه ۱۹۹۵ در بغداد اظهار داشت که «سازمان ملل بایستی به تحریمهای خود علیه عراق پایان دهد». ژیرونوفسکی از این یا را فراتر نهاد و اعلام داشت که «مسلمانان و مسیحیان ارتدکس برای مخالفت ورزیدن با اعمال نفوذهای غرب در امور داخلی کشورهای منطقه بایستی متحد شوند».^{۴۳}

درخواست ژیرونوفسکی از مسیحیان ارتدوکس و مسلمانان، شخص را به یاد تاکتیکهای تزاران روسی می اندازد که هر جا نمی توانستند از طریق نظامی (نیروهای مسلح) و اقتصادی سیاستهای سلطه طلبی خود را دنبال کنند، از مقام و موقعیت خود به عنوان رئیس کلیسای ارتدوکس برای رسیدن به مقصود بهره می گرفتند.^{۴۴} البته، به نظر می رسد که پشت سر اندیشه های آرمانی و خط و نشان کشیدنهای نمایشی ژیرونوفسکی، نگرانی واقعی و شدید کرملین از سرایت امواج ناامنی بی ثباتی «جنوب»، خاورمیانه، به خاک روسیه بود که از دیرباز، دوران کمونیست ها و تزارها، از عوامل تشکیل دهنده خط مشی روس ها در قبال منطقه خاورمیانه به شمار می رفت. همین نگرانی مسکو از واقعیت یافتن سرایت بی ثباتیها و ناآرامیهای جنوبی به خاک این کشور، به احتمال زیاد، از دلایل عمده ای بود که یلتسین متحد روسیه در آسیای مرکزی، دولت تاجیکستان، را تحت فشار گذاشت تا با شورشیان مخالف خود سازش و توافق کند و با تهران مناسبات دوستی بیشتر را دنبال نماید. این نگرانی مسکو با توجه به معضل روسیه در چین، مشکلات مسکو در کشورهای مستقل مشترک المنافع و یورش طالبان، ابعاد گسترده تری را به خود گرفته بود. به عبارت دیگر، اظهارات ژیرونوفسکی در مورد خطر جنوبی برای روس ها صرفاً رجز خوانی نبود؛ هر چند دولت یلتسین ظاهراً ارتباط خود را با آنها انکار می کرد. البته کرملین از اقدامات خود در تاجیکستان هدفهای دیگری را

غیر از رفع نگرانی از بی‌ثباتیهای جنوب روسیه دنبال می‌کرد. برخی از این اهداف به شرح زیر بودند:

۱. به دست آوردن پاداشی متقابل^(۱) از ایران به خاطر فراهم آوردن مشتری برای این کشور؛ این به معنای تحکیم نفوذ مسکو یا افزایش آن در ایران است؛

۲. نشان دادن این موضوع به ایران که مسکو با ایران هم‌نوایی سیاسی^(۲) دارد؛

۳. بهره‌مند ساختن تاجیکستان از کمکهای ایران در بازسازی این کشور بعد از جنگ داخلی؛

۴. به گونه‌ای بازداشتن کشورهای غربی از گسترش نفوذ خود در تاجیکستان؛

۵. حفظ کنترل خود بر تاجیکستان از طریق تحت کنترل بیشتر در آوردن محل تأمین

کمک به این کشور و تحکیم نفوذ و افزایش هرچه بیشتر آن.

با توجه به مورد بالا، به نظر می‌رسد که کرملین زمان یلتسین اگر یک چشم خود را به تحولات بی‌ثبات و ناآرام کننده از جنوب و تلاش برای مهار آنها دوخته بود، چشم دیگر را به سوی کشورهای منطقه خاورمیانه جهت شکار فرصتهای سیاسی، اقتصادی، استراتژیک و غیره متوجه ساخته بود. به عبارت دیگر، مسکو طی سالهای حکومت یلتسین در منطقه خاورمیانه خط مشی‌های امنیتی و ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک را هم‌زمان دنبال می‌نمود.

تجدید حیات دیپلماسی «بازی بزرگ» در سیاست خارجی روسی

یلتسین از اواسط دوران حکومت خود در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه، نوعی جهت‌گیری شبیه دیپلماسی روسیه تزاری در قبال مسئله افغانستان در قرن نوزدهم را دنبال می‌کرد. در دیپلماسی تزارها که به «بازی بزرگ» شهرت داشت، روسیه تزاری برای به دست آوردن استیلا و نفوذ بر افغانستان و ایران در برابر امپراتوری انگلستان به رقابت شدیدی دست زده بود. این بار بازی مذکور با بازیگران و نقشهای متفاوتی صورت می‌گرفت: بین دولت

1. Pro qui quo
2. Political Affinity

فدراسیون روسیه و آمریکا، آن هم نه تنها بر سر استیلا و نفوذ بر افغانستان و ایران، بلکه استیلا و نفوذ بر آسیای مرکزی و قفقاز و خاورمیانه. در آن زمان روس ها به مقامات انگلستان اعلام کرده بودند که نگران پیشرویهای جنبش طالبان و نیز فعالیتهای نیروهای احمد شاه مسعود در نزدیکی مرزهای خود هستند و سعی قرین با موفقیتی برای همراه کردن انگلستان با خود در رویارویی با استیلای طالبان بر افغانستان و پشتیبان خارجی آنان یعنی آمریکا نموده بودند. به عبارت دیگر دیپلماسی «بازی بزرگ» قرن ۱۹ در دوره یلتسین بین روسیه و آمریکا در شرایطی در گرفته بود که در آن انگلستان بر خلاف گذشته نه رویارو و معارض با روسیه، بلکه در یک جبهه و علیه واشنگتن قرار داشت. البته می توان استدلال کرد که همراه انگلستان کشورهای اروپایی و یا در کل اتحادیه اروپا هم در جبهه روسیه علیه تلاشهای آمریکا برای گسترش نفوذ خود در افغانستان قرار داشتند. رقابت شدید روسیه با آمریکا بر سر افغانستان به خصوص از ارسال اسلحه و مهمات و اعزام مستشارانی به سوی نیروهای مورد پشتیبانی خود فراتر رفته و ابعاد گسترده ای را به خود گرفته بود.^{۴۵}

در مورد شرکت انگلستان در این رقابت فدراسیون روسیه با آمریکا دو دلیل عمده را می توان آورد: یکی به وجود آمدن خلاء قدرت در منطقه آسیای مرکزی که ایجاب می کرد لندن در صدد پر کردن آن برآید؛ و دیگری، منافع و علایق انگلستان در منابع نفت و گاز منطقه.^{۴۶} شرکتهای انگلیسی در سالهای اولیه دهه ۱۹۹۰ در زمینه امور مربوط به استخراج و بهره برداری از منابع نفت و گاز منطقه آسیای مرکزی و نیز حوزه خزر، فعالیتهای زیاد داشته و سرمایه گذاریهای عمده نموده بودند. به عبارت دیگر، عامل رقابت ژئوپلیتیک بر سر منطقه افغانستان، آسیای مرکزی و قفقاز نه تنها از عوامل عمده رویارویی روسیه و آمریکا در سالهای دهه ۱۹۹۰ بود، بلکه همین عامل ژئوپلیتیک خلاء قدرت به علاوه عامل انرژی منافع انگلستان و آمریکا را در منطقه درگیر و بر عکس منافع انگلستان را با روسیه هم گرا کرده بود. این در حالی بود که پیشتر تصور می شد که میان روسیه و آمریکا بر سر حوزه انرژی توافقی اساسی و مهم صورت گرفته بود. به موجب این توافق، روسیه که به دلایل مختلف سیاسی و اقتصادی امکان آن را نداشت که بتواند جریان انرژی حوزه خزر را در کنترل خود گیرد، به

راهبرد «همکاری نظام انرژی دو قطبی اوراسیایی» روی آورده بود. نظامی که از دو قطب صادراتی به شرح زیر تشکیل می شد:

الف. قطب صادراتی خاور میانه به مرکزیت خلیج فارس؛ و

ب. قطب صادراتی شوروی سابق به مرکزیت روسیه.^{۴۷}

در قطب اول، آمریکا بازیگر اصلی به حساب می آمد که به حمایت خود از نظام خلیج فارس به صورت فعال و برای حفظ تعادل سیاسی-نظامی منطقه و نیز تضمین جریان نفت از خاور میانه به بازارهای جهان به قیمت معقول ادامه می داد. ساختار نظامی ای که از این قطب دفاع می کرد، فرماندهی مرکزی آمریکا^(۱) بود که خود توسط اتحادیه های منطقه ای و ناتو تقویت می شد.^{۴۸} در قطب دوم صادرات انرژی، روسیه نقش رهبر را بازی می کرد که رهبری توسعه انرژی در سراسر شوروی سابق را برعهده داشت. منطقه نظامی اصلی روسیه در قطب مزبور شمال دریای خزر بود^(۲) که از نظر استراتژیک بین دریای سیاه و دریای خزر و منطقه ولگا-اورال واقع شده و اتحادیه امنیت دسته جمعی کشورهای مستقل مشترک المنافع از آن دفاع می کرد.^{۴۹} هر کدام از این دو قطب صادراتی به صورت حوزه نفوذ انرژی آمریکا و روسیه درآمده که توسط هر دو قدرت پذیرفته شده بودند. در این فرایند جدا شدن حوزه های نفوذ انرژی، به گونه ای تشریک مساعی و همکاری بین دو قطب انرژی وجود داشت. این، همکاری روسیه و کشورهای منطقه خلیج فارس را در زمینه توسعه انرژی و بازاریابی پایه ریزی می کرد و به طور بالقوه زمینه پیوندی مهم بین مسکو و خاور میانه در راستای بلند پروازیهای روسیه می توانست باشد. در ژانویه ۱۹۹۵ فدراسیون روسیه به همراه قزاقستان قرارداد با عمان امضاء نمود که به موجب آن بنا شد خط لوله ای بسیار وسیع که قطر آن در حدود ۴۰ اینچ بود، ساخته شود و از طریق آن نفت سیبری و حوزه خزر به خلیج فارس انتقال یابد. این خط لوله از نووروسیک شروع و سپس در راستای ساحل شمالی دریای خزر تا حوزه های نفتی جدید قزاقستان امتداد می یافت. ظرفیت این خط لوله پس از ساخته شدن نزدیک به دو

1. The US Central Command
2. NCMD

میلیون بشکه در روز برآورد شده بود. قزاقستان، عمان، و روسیه هر کدام به تنهایی ۲۵٪، ۵۰٪ و ۲۵٪ سهم را در اختیار داشتند.

بدین ترتیب منطقه نظامی شمال خزر می‌توانست مرکز شبکه عظیمی از خطوط لوله بشود که از سیبری غربی شروع، به ایران و سپس به خلیج فارس برسد و از سوی دیگر به سمت اوکراین، اروپای مرکزی و قزاقستان و آسیای مرکزی امتداد داشته باشد.^{۵۰} از آنچه گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که قبل از رخداد‌های سال ۱۹۹۶ در افغانستان، نوعی نظام دوقطبی انرژی در سطح منطقه خلیج فارس و حوزه خزر در حال شکل‌گیری بود و می‌رفت که جانشین مناسبات قدرتها در نظام دوقطبی بین المللی سابق گشته و تعمیم یابد. رخداد‌های بعدی در افغانستان و از جمله قدرت گرفتن طالبان، مانع عمده‌ای برای شکل‌گیری نظام فوق را بازی کرد.

نتیجه‌گیری

به‌طور کلی از بررسی خط مشی‌های بوریس یلتسین در قبال کلان منطقه طی سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۱، می‌توان سه شکل کلی (سه الگوی) رفتاری را در این بخش از سیاست خارجی فدراسیون روسیه ملاحظه کرد؛ الگوهایی که بیشتر به عوامل داخلی کشور مزبور از جمله ثبات ساختار سیاسی و چگونگی برداشت نخبگان آن کشور از امنیت خارجی بستگی داشتند. در الگوی رفتاری اول که به شدت تحت تاثیر بی‌ثباتی داخلی و ناامنی خارجی حاکم بر اذهان دولتمردان روسیه بود، مسکو در مناسبات خود با منطقه خاورمیانه بیشتر دنباله‌رو واکنش‌ها به خصوص و کشورهای غربی به‌طور کلی، و حامی خط‌مشی‌ها و راهبردهای منطقه‌ای آنها بود. کرملین در این حالت از هرگونه موضع‌گیری که سبب تحریک غربی‌ها علیه خود می‌شد، پرهیز می‌نمود. به وضوح پیداست که مسکو در این وضعیت یک سیاست امنیتی^(۱) در قبال منطقه خاورمیانه را دنبال می‌کرد. بوریس یلتسین در دو سه سال اول حکومت خود، غالباً از این شیوه در قبال کشورهای خاورمیانه استفاده می‌کرد. در الگوی رفتاری دوم که بیشتر تحت

1. Security Policy

تأثیر عوامل اقتصادی و تجاری قرار داشت، مسکو تلاش می‌ورزید از منطقه خلیج فارس و خاورمیانه بیشترین دستاورد اقتصادی و سیاسی و همچنین راهبردی را نصیب خود نماید، بدون اینکه به مناسبات قوام یافته خود با غرب خدشه‌ای وارد سازد. می‌توان گفت که هادی و راهنمای سیاست مسکو در این وضعیت، عوامل ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک در منطقه خلیج فارس، خاورمیانه و حوزه خزر بودند و کرملین یک راهبرد «کمترین زیان و بیشترین بهره» را پی می‌گرفت. در الگوی رفتاری سوم، روسیه یلتسین بی‌ثباتیهای داخلی واحساس ناامنیهای خارجی را به‌طور قابل ملاحظه‌ای از سر گذرانده، اعتماد گذشته به تواناییهای خود را باز یافته بود. در این وضعیت ملاحظه می‌شود که سیاستهای منطقه‌ای کرملین، ویژگی دوران شوروی و جنگ سرد سابق را کم و بیش باز یافته بود. رقابت با آمریکا بر سر موقعیت ابرقدرتی و حوزه نفوذ در منطقه و مجدداً در خط مشی‌های آن شدن مشکلات امنیتی برای مسکو-نظیر بحران چین- از شدت و دامنه مانورهای آن کشور کاسته می‌گردد. کرملین در این حالت، از یک سیاست چندپهلوی، مبتنی بر عوامل امنیتی، ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک، و ژئواستراتژیک در قبال منطقه خاورمیانه دنباله روی می‌کرد. این سیاستها و خط مشی‌های روسیه در قبال منطقه خاورمیانه در حالت کلان، شباهت زیادی با سیاستها و خط مشی‌های دولتهای سابق شوروی و حتی روسیه تزاری در قبال این منطقه پراهمیت داشت.

ژئوپولیتیک و مطالعات فرسنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پاوقیہا:

1. H. Adomeit, "Russia as a Great Power in World Affairs: Images and Reality." *International Affairs*, vol.7, no.1, 1995, pp. 35-65; and also, «مبارزه طلبی بنیادگرایانہ (اسلام و سیاست جهانی)»، کلمہ، بہمن واسفند ۱۳۷۱، ص ۴۰.
۲. رابرٹ فریدمن، «روابط روسیہ واسرائیل پس از فروپاشی اتحاد جماہیر شوروی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شمارہ نہم ودہم، خرداد وتیر ۱۳۷۵، ص ۶۵.
3. Facts on File, World News Digest with Index (here and after, FOF) (6-11, 1991), p.632. B1; and also: FOF (7-28, 1991), p. 567 D1, FOF (8-15, 1991), pp. 627 E3, and, 811.
4. S. N. McFarlane, "Russia, the West and European Security," *Survival*, vol. 35, no. 3, Autumn 1993, p. 9; and also, رابرٹ فریدمن، پیشین، ص ۶۸.
5. FOF (10-21 --- 10-23, 1993), p.850 A3.
6. Ibid.
7. Ibid.
8. Ibid.
9. FOF (1-28, 1994), p. 50 F1.
10. FOF (10-26, 1994), p. 789 A2.
11. FOF (6-1, 1994), p. 718 G3.
12. Zbigniew Brezezinski, "Clinton's Strategy towards Russia." *Foreign Affairs*, vol. 73, no. 3, May/ June 1994, p. 68.
13. Ibid., p. 70.
۱۴. رابرٹ فریدمن، پیشین، ص ۶۵. «شکاف علوم انسانی ومطالعات فرہنگی»
15. "Russia's Defense Industry," *Firing: Back, The Economist*, December 2nd 1995, pp.76-7; and also, Bobo Lo, *Vladimir Putin and the Evolution of Russian Foreign Policy*, London: Blackwell Publishing, 2003, pp. 21-2.
16. FOF (2, 12 - 1993), pp. 164 G3-165A1.
17. Ibid.
18. FOF (5, 10 --- 1994), pp.338 A3, 340.
19. FOF (4, 27 --- 1994), p.322 B1 C1.
۲۰. رابرٹ فریدمن، پیشین، ص ۷۰.
۲۱. همان.
۲۲. همان، ص ۶۸.
23. Hughes, Ibid. pp. 27-8.
24. "Russia's Defense Industry," op. cit.
25. Ibid.

26. Ibid.

27. Robert O. Freedman. "Russia's Middle East Ambitions," *Middle East Quarterly*, September 1998, pp. 31-40; FOF (1-24, 1993), p.42 C1. A2.

28. Ibid.

29. Galia Golan, *the Soviet Policies in the Middle East, From World War II to Gorbachev*, p.159.

30. Ibid.

31. Michael R. Gordon, "Food Crisis Forces Russia to Swallow Its Pride," *New York Times*, November 7, 1998. FOF (5-9 --- 5-10, 1991), p.349 G1.

32. Ibid.

33. BBC World Service. 7 September 1996 at 7:00 P.M.

34. BBC World Service. 7 September 1996, at 10:30 P.M.

۳۵. بخش فارسی رادیوی بی. بی. سی.، ۸ سپتامبر ۱۹۹۶، ساعت ۷/۴۵ شامگاه.

36. BBC. World Service, 13 September 1996, at 10:30 P.M.

این موضوع جالب توجه است که در جریان بحران خلیج فارس در سال ۱۹۹۰-۹۱ فاش شده بود که مستشاران نظامی شوروی در عراق به منحرف ساختن رادار هواپیماهای نیروهای چندملیتی که بر فراز عراق پرواز شناسایی انجام می دادند، از طریق ایجاد پارازیت مشغول بودند. ر. ک. به:

James Bowman, "The Seven Deadly Truths." *The Spectator*, 29 September 1990, p. 13.

37. Mark Yoffe, "Vladimir Zhirinovskiy, the Unholy Fool," *Current History*, vol. 93, no. 585, October 1994, p. 325.

همچنین: الهه کولانی، «احیا و گسترش احساسات ملی گرایانه در روسیه»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۸۷، فروردین واردیشت ۱۳۷۳، ص ۷۱.
۳۸. همان.

۳۹. ساموئل هانتینگتون، «روبارویی تمدن‌ها»، ترجمه مجتبی امیری، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر ۱۳۷۳، ص ۸.

40. Mark Yoffe. op. cit.

41. FOF (1-24, 1993), p.42 A2, From: Sunday Times (London). (24 January 1993).

42. FOF (2-26, 1995), p.158 D2.

43. Ibid.

44. Morgenthau, op.cit., p. 63.

۴۵. برنامه جام جهان نمای رادیوی بی بی سی، ۱۰ ژانویه ۱۹۹۷، ساعت ۷/۴۵ شامگاه؛ همچنین،

Alexandre Bennigsen, and Marie Broxup. "Gentral Asia: New Players in an Old Game," *Middle East*, no. 213, July 1992, 5-10.

lcweb2.loc.gov/frd/cs/georgia/ge_bibl.html

47. Robert V. Barylski, "Russia, the West, and the Caspian Energy Hub." *Middle East Journal*, vol. 491, no. 2, Spring 1995, p. 230.

48. Ibid.

49. Ibid.

50. Ibid., p. 228.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی